بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ الصَّلَاةُ عَلی سَیدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَی أَهْلِ بَیتِهِ الطَّیبِینَ الطّاهِرِینَ

بحث در آیۀ چهارم از آیاتی است که می‌توان به آن‌ها برای اثبات شرط فقاهت در ولی امر و حاکم اسلامی استدلال کرد. خداوند متعال در آیۀ 44 سورۀ مائده می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذينَ أَسْلَمُوا لِلَّذينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداءَ فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآياتي‏ ثَمَناً قَليلاً وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُون‏». استدلال به این آیۀ کریمه برای اثبات شرط فقاهت در ولی امر طی سه بند قابل تبیین است؛ بند اول اینکه مراد از احبار در آیۀ کریمه عالمان به دین و به حرام و حلال الهی است که شاهد بر این مطلب چند چیز است؛ اولاً "حبر" به معنای عالم است، هم در لغت و هم در تفاسیری که آمده است و همچنین در روایات هم حبر به معنای عالم تفسیر شده است آن هم عالم به علم دین.

ابن منظور در لسان عرب می‌گوید: «الحِبْرُ و الحَبْرُ: العالِم، ذميّاً كان أَو مسلماً، بعد أَن يكون من أَهل الكتاب.» چه ذمی باشد و چه مسلم باشد حبر به معنای عالم است. تا جایی که می‌فرماید: «في الحديث: سميت سُورةَ المائدة و سُورَةَ الأَحبار لقوله تعالى فيها: يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ؛ و هم العلماء، جمع حِبْرٍ و حَبْر، بالكسر و الفتح،» اشاره به سورۀ مائده است که این سوره؛ هم مائده و هم الاحبار نامیده شده است. این حرف ابن منظور در لسان العرب بود که می‌توان گفت یکی از جامع‌ترین کتاب‌ها در لغت عرب است.

مطلب دوم مطلبی است که فخر رازی در تفسیر خود بیان می‌کند: «و أمّا الحبار و قال ابن العباس هم الفقها» تفسیر فخر رازی جلد 12 صفحه 4.

مطلب سومی که شاهد بر آن است که مراد از احبار عالمان به شریعت و عالمان به حلال و حرام خدا هستند قرینه سیاق است که هم قبل از این مقطع و هم بعد از این مقطع آمده است. قبل از این مقطع می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فيها هُدىً وَ نُور» که مقتضای آن این است که اگر احبار به معنای عالم است یعنی عالم به همین تورات باشد. در ادامه هم می‌فرماید: «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّه‏» این هم قرینۀ دیگری است؛ کتاب خدا به آن‌ها سپرده شده است و مسئولیت نگهداری و حمایت و صیانت از کتاب خدا به آن‌ها سپرده شده است. قاعدتاً حبر یعنی علم به همین کتاب داشته باشد پس باید عالم به همین کتاب باشد به دلیل اینکه مراد از حفظ به معنای حفظ علم کتاب است و به معنای حفظ جلد و کاغذ و پوست نیست.

مطلب چهارم بر اینکه مراد از الاحبار عالمان به حرام و حلال الهی است روایتی است که مرحوم عیاشی در تفسیر خود نقل می‌کند: «عَنْ أَبِي عَمْرٍو الزُّبَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ مِمَّا اسْتُحِقَّتْ بِهِ الْإِمَامَةُ التَّطْهِيرَ وَ الطَّهَارَةَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي الْمُوبِقَةِ الَّتِي تُوجِبُ النَّارَ ثُمَّ بِجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا وَ الْعِلْمَ بِكِتَابِهَا خَاصِّهِ وَ عَامِّهِ وَ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ وَ دَقَائِقِ عِلْمِهِ وَ غَرَائِبِ تَأْوِيلِهِ وَ نَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ قُلْتُ وَ مَا الْحُجَّةُ بِأَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا عَالِماً بِهَذِهِ الْأَشْيَاءِ الَّذِي ذَكَرْتَ قَالَ قَوْلُ اللَّهِ فِيمَنْ أَذِنَ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْحُكُومَةِ وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَهَا إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ فَهَذِهِ الْأَئِمَّةُ دُونَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يُرَبُّونَ النَّاسَ بِعِلْمِهِمْ وَ أَمَّا الْأَحْبَارُ فَهُمُ الْعُلَمَاءُ دُونَ الرَّبَّانِيِّينَ ثُمَّ أَخْبَرَ فَقَالَ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداء وَ لَمْ يَقُلْ بِمَا حُمِّلُوا مِنْه‏».

ما در محل خود در مباحث امامت اشاره کرده‌ایم که آیۀ تطهیر، خود یکی از ادلۀ روشن بر امامت اهل‌بیت علیهم السلام است؛ به دلیل اینکه در امامت شرط عصمت به دلایل دیگر وجود دارد. این روایت هم در این قسمت اشاره به همین مطلب دارد. صدر روایت فرمود شرط امامت علم منور است: «بِجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حَلَالِهَا وَ حَرَامِهَا» بعد حضرت شاهد بر این مطلب را این آیه می‌آورد، پس معلوم می‌شود مراد از الاحبار علم به حرام و حلال خدا و علم به شریعت است نه مطلق العلم. از این روایتی که عیاشی نقل می‌کند -علاوه بر اینکه این فایده را از آن می‌بریم که دلالت دارد بر اینکه مراد از الاحبار علمای به حرام و حلال خداست- یک فایده دیگر بلکه فواید دیگری هم مستفاد است؛ ازجمله اینکه این شرط عام است به دلیل اینکه فرمود: «قَوْلُ اللَّهِ فِيمَنْ أَذِنَ اللَّهُ لَهُمْ فِي الْحُكُومَةِ وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَهَا» پس عام و مطلق است. بعد هم استشهاد به این آیه فرموده‌اند؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ». پس حاصل بند اول این است که مراد از الاحبار در این آیه عالمان به حرام و حلال الهی و عالمان به کتاب خدا یعنی کتاب تشریع الهی است؛ کتابی که خداوند متعال در آن قوانین خود را تبیین کرده است.

پس معلوم می‌شود که این آیه دلالت بر جعل حکومت برای کسانی که واجد این شرایط باشند را دارد و این به‌طور کل است و اختصاصی به بنی‌اسرائیل ندارد.

بند دوم در استدلال به این آیه این است که مراد از حکم در این آیه فرمانروایی است و خصوص قضاوت مراد نیست؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذينَ أَسْلَمُوا لِلَّذينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداء». مراد از "یحکم" حکم به همۀ آن چیزی است که در جامعه نیاز است و اختصاص به حکم به معنای قضاوت ندارد.

اما دلیل به این مطلب؛ اولاً در خود آیه "یحکم" به‌طور مطلق آمده است و اعم از قضاوت است. در ذیل آیه هم که می‌فرماید: «وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُون‏» اطلاق دارد و آن هم قرینۀ دیگری است. اما صرف‌نظر از خود آیه و این دو عبارتی که از آن‌ها اطلاق برداشت می‌شود -که با اطلاقش اثبات می‌شود مراد از حکم مطلق الحکم است؛ چه حکم در فصل خصومت و چه حکم به‌طور عام- چند قرینۀ دیگر هم وجود دارد؛ قرینۀ اول اینکه بعد از آیۀ «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراة» این آیه آمده است: «وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُون‏» که این مطلب دیگر ربطی به قضاوت و فصل خصومت ندارد و از صلاحیت‌ها و اختیارات حاکم است؛ آن حاکمی که ولایت امر بر عهدۀ اوست و او کسی است که عقوبت می‌کند.

این مسئله را در محل خود بیان کرده‌ایم که یکی از خصوصیات و ویژگی‌های حاکم این است که حق عقوبت و عقاب دارد و خلاصه عقاب در حوزۀ اختیارات و از ویژگی‌های حاکمیت است. لذا بیان شد که در آیات کریمۀ قرآن هم غالباً هرکجا «فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاء» آمده است قبل از آن عبارت «وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» آمده است؛ پس به دلیل اینکه خداوند مَلک و فرمانروا است و به دلیل اینکه حق مالکیت دارد حق تصرف به عقاب یا حق مغفرت هم دارد. این از خصوصیات حاکمی است که حق حاکمیت دارد و هیچ‌کس دیگری چنین حقی را ندارد. لذا بیان کردیم که صرف عدل و حتی حسن عدل کفایت در حق اجرای عدل نمی‌کند؛ یعنی اینکه کسی ببیند دیگری جنایتی کند حق ندارد او را عقاب کند گرچه این کیفر عدل باشد، زیرا این کار از اختیارت کسی است که حاکمیت داشته باشد و از ویژگی‌های حاکم است. بعد هم در آیه تأیید می‌کند که منظور از "یحکم" حکم فرمانروایی است و ربطی به قضاوت ندارد زیرا قضاوت یعنی فصل خصومت اما در این مسائل منظور فصل خصومت نیست زیرا اختلافی وجود ندارد و حق روشن است و بحث کیفر به میان است که کار حاکم است.

کار قاضی فصل خصومت است و اگر اختیار اجرای حکم را به او بدهند این اختیاری است که حاکم به او می‌دهد وگرنه قاضی به ما هو قاضی چنین حقی ندارد. یعنی حاکم می‌توان این حق را به قاضی یا کسی که مخصوص این کار باشد بدهد. لذا در روایت هم به این مسئله اشاره شده است؛ مثلاً در روایات صلاة جمعه وارد شده است که اگر هفت نفر در شهری جمع شوند نماز جمعه بران شهر واجب است که این افراد هستند «تَجِبُ الْجُمُعَةُ عَلَى سَبْعَةِ نَفَرٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَجِبُ عَلَى أَقَلَّ مِنْهُمُ الْإِمَامُ وَ قَاضِيهِ‏ وَ مُدَّعِيَا حَقٍّ وَ شَاهِدَانِ وَ الَّذِي يَضْرِبُ الْحُدُودَ بَيْنَ يَدَيِ الْإِمَامِ.» [که در آن اشاره شده است که یک حاکم، قاضی و کسی که مخصوص اجرای حکم است باید در شهر باشد.] پس قاضی غیر از حاکم است هرچند ممکن است که امام مسئولیت اجرای حدود را به قاضی بسپارد.

جلوگیری از تعدی و ایجاد نظم در جامعه و اینکه اگر کسی از نظم تعدی کرد او را مجازات کند کار حاکم است و این کار قاضی نیست. آیه هم می‌فرماید ما تورات را فرستادیم که انبیاء و ربانیون و احبار به آن حکم کنند و به معنای این نیست که تنها آن را یاد بگیرند بلکه باید به آن حکم کنند. حکم هم به معنای فتوا دادن نیست و هیچ‌کس چنین چیزی نگفته است؛ حکمی که قاضی باید بدهد حکم فصل الخصومت است نه حکم اجرای احکام و نه حکم عقوبت زیرا این کار حاکم است. کار حاکم اقامه عدل و اجرای نظم است و اگر این کار از حاکم گرفته شود دیگر هیچ‌کاره است. نظم هم یعنی جلوی تعدی کسی را از حق دیگری بگیرد و این جلوگیری گاهی با کیفر کردن است به دلیل اینکه همین کیفر کردن او جلوگیری برای بقیه استو گاهی هم به وسیلۀ پیشگیری است.

قرینۀ دوم که این یحکم به معنای قضاوت نیست بلکه اعم از قضاوت است مطلبی است که در آیۀ 48 همین سورۀ مائده با آن اشاره شده است. خداوند در این آیات می‌فرماید که ما در طول تاریخ تورات را بر موسی نازل کرده و حاکمان بر آن معین کردیم، انجیل را بر عیسی نازل کرده و به او دستور دادیم که به آن عمل کند: «وَ قَفَّيْنا عَلى‏ آثارِهِمْ بِعيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجيلَ فيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقين‏» و بعد می‌فرماید ما قرآن را به تو ای پیامبر نازل کردیم [و باید به‌وسیلۀ آن حکم کنی]: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ في‏ ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَميعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُون‏». مراد از کلمۀ شرعاً هم بحث در مورد تشریع کلی است و به این معنا که ما برای هر یک از شما قانونی گذاشتیم. پس معلوم می‌شود که مراد از این "یحکم بها" حکم به آن قانونی است که خداوند متعال برای نظم جامعه فرستاده است و بحث شرعاةً و منهاجاً است و بحث قضاوت تنها نیست.

قرینۀ سوم هم همان روایت ابو عمر زبیری است که قبلاً نقل کردیم که عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که در ضمن آن آمده است: «أَنَّ مِمَّا اسْتُحِقَّتْ بِهِ الْإِمَامَة» تا جایی که می‌فرماید: «َثُمَّ الْعِلْمَ الْمُنَوِّرَ بِجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ حَلَالِهَا وَ حَرَامِه». و امام علیه السلام استشهاد به همین آیه می‌کند و می‌فرماید دلیل اینکه امام باید به این مسائل عالم باشد این است: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِيها هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبار». پس معلوم می‌شود که این یحکم به النبیون در همۀ آن چیزی است که «مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّة» و بحث مخصوص قضاوت نیست.

بحث سوم هم اینکه "ب" در عبارت «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شُهَداء» بای تعلیل است که افادۀ علیت می‌کند؛ یعنی دلیل اینکه یحکم به این کتاب به این دلیل که حفظ و علم و دانش این کتاب را ما در اختیار آن‌ها قرار دادیم. حال که چنین شد لذا «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذينَ أَسْلَمُوا لِلَّذينَ هادُوا وَ الرَّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبار» ما از این علیت استفادۀ قاعدۀ عامه می‌کنیم؛ پس معلوم می‌شود که حاکمان باید کسانی باشند که «اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتابِ اللَّهِ» عالم به کتاب خدا و فقیه به شریعت و حلال و حرام الهی باشند.

و صلی‌الله علی‌محمد و اله محمد